



مقدمه‌ی مترجم: آنچه می‌خوانید متن مصاحبه‌ای است که ریچارد ولف در برنامه‌ی تلویزیونی هفتگی خود با یکی از محققین شناخته‌شده‌ی تاریخ ونزوئلا و آمریکای لاتین انجام داده است.^۱ گذشته از تمامی واقعیاتی که نشان می‌دهند تبلیغات جهانی درباره‌ی ونزوئلا یک‌جانبه هستند و اساساً در خدمت نقشه‌ها و برنامه‌های امپریالیسم جهانی ایالات متحده و اروپا قرار

^۱ اکثر قسمت‌های برنامه‌ی *Economic Update* در سایت یوتوب قابل دسترسی است. برای مشاهده‌ی نسخه‌ی اصلی مصاحبه با چیکارلو-ماهر نک. نیمه‌ی دوم دومین قسمت برنامه در آوریل ۲۰۱۹ با عنوان «ونزوئلا».

دارند^۱، مایل ام پیش از مطالعه‌ی این متن توجه شما را به نکته‌ای کلی تر جلب کنم: این که خود پروپاگاندا با چه انگیزه‌ای تولید و منتشر می‌شود کم‌تر نیاز

^۱ برخی از این واقعیات:

۱- برای این که ناخودآگاه تصور نکنیم در ونزوئلا نیز اپوزیسیون با مابه‌ازاهای احمد جنتی و سردار مُشفق دست‌وپنجه نرم می‌کند، بد نیست توجه کنیم که انتخابات سال ۲۰۱۷ ونزوئلا به درخواست چاوِست‌ها با نظارت بین‌المللی سازمان ملل برگزار شد. اپوزیسیون دوست داشت نظارتی در کار نباشد تا بتواند پس از تحریم انتخابات، ادعا کند اکثر مردم ونزوئلا طرفدار براندازی حکومت هستند. علاوه بر این، بنیاد جیمی کارتر (The Carter Center) بر انتخابات دهه‌ی اخیر ونزوئلا نظارت داشته و نظام انتخاباتی این کشور را تأیید کرده است.

۲- اپوزیسیون ونزوئلا، تا حدی به‌خاطر تأثیر شبه‌نظامیان فاشیست کلمبیا و فاشیست‌های تازه‌سربرآورده‌ی برزیل، در زمره‌ی خشن‌ترین و غیردموکراتیک‌ترین نیروهای سیاسی نیم‌کره‌ی غربی قرار دارد. از سال ۲۰۱۴، تظاهرات این اپوزیسیون صحنه‌ی مثله‌کردن حداقل یک دوجین از طرفداران چاوِسیم بوده است. نکته‌ی دیگری که شاید به فهم این وضعیت کمک کند موقعیت نژادی گروه‌های طرفدار مادورو است. چنان که گرگ پالاست (Greg Palast) خبرنگار بی‌بی‌سی سال‌ها تأکید کرده، این افراد عمدتاً قهوه‌ای پوست یا سیاه‌پوست هستند، و اپوزیسیون اسپانیایی‌الاصلي سفیدپوست با ارتکاب خشونت گسترده در واقع یاد اجداد نسل‌کش خود را گرامی می‌دارد.

۳- برای این که تصور نکنیم اپوزیسیون ونزوئلا قربانی سرکوب چاوِست‌ها شده است، کافی‌ست در نظر بیاوریم که رهبر اپوزیسیونی که به‌دست CIA و در آمریکا تربیت شده تا به ونزوئلا فرستاده شود، کسی که در حلقه‌های اتاق فکری واشنگتن شناخته‌شده‌تر است تا در کشور خودش، واز همه مهم‌تر کسی که به‌صورت غیرقانونی سوگند ریاست‌جمهوری خورده، نه‌تنها بازداشت نشده، بلکه هم‌چنان بر یکی از بالاترین مناصب قانون‌گذاری ونزوئلا تکیه زده و هم‌چنان می‌تواند در پایتخت تظاهرات بزرگ و خشونت‌آمیز برگزار کند بدون این که طرفدارانش اسیر بازداشت گسترده یا زندان‌های مخفی گردند. در جهان پس از ۱۱ سپتامبر، با قاطعیت می‌توان گفت تمام کشورهای شمالی جهان در شرایط مشابه ادامه‌ی زندگی سیاسی گوایدو را غیرممکن می‌ساختند و در هر سکانس از تظاهرات طرفدارانش صدها یا هزاران نفر را بازداشت می‌کردند.

۴- سرآلفرد دِزایاس (Alfred De Zayas)، گزارشگر ویژه‌ی حقوق بشر سازمان ملل، به‌صراحت معتقد است در ونزوئلا «حقوق بشر مورد استفاده‌ی سیستماتیک قرار می‌گیرد تا حقوق بشر پایمال گردد» (تک. مصاحبه با ابی مارتین، ۲۲ فوریه‌ی ۲۰۱۹ در برنامه‌ی تلویزیونی/مپایر فایلز). دِزایاس، که در میان فعالان حقوق بشر در سراسر قاره از اعتبار زیادی برخوردار است، درباره‌ی ونزوئلا با بایکوت خبری و بی‌اعتنایی تقریباً فراگیر مواجه شده است، زیرا در ونزوئلا نظارت‌های سازمان مللی به‌کار صنعت حقوق بشر و رژیم‌چیت نمی‌آید. علاوه بر این، در ماه فوریه‌ی امسال سازمان ملل از تحویل دادن محموله‌ی موسوم به «کمک‌های انسان‌دوستانه» به ونزوئلا سر باز زد، زیرا می‌دانست این محموله به‌احتمال

قریب‌به‌یقین شامل اسلحه و مواد منفجره است و با هدف راه‌اندازی هرچه سریع‌تر جنگ داخلی از سوی آمریکا به ونزوئلا تحویل می‌شود.

۵- فشار اقتصادی‌ای که بر ونزوئلا وارد می‌شود با چیزی که بر سر مردم ایران می‌آید تفاوت دارد. به‌طور خلاصه مسئله این است که در مقایسه با ونزوئلا، مردم ایران در حال حاضر بیش‌تر با دولت خودشان طرف هستند تا با آمریکا. علت این است که نیمی از جریان اصلی سیاست آمریکا به‌صراحت طرفدار و طرف معامله‌ی حکومت ایران است. اما درباره‌ی ونزوئلا مسئله کاملاً فراجزبی‌ست، و /همیتی ندارد که برنی سندرز رئیس‌جمهور باشد یا دونالد ترامپ. با گرایش‌های دولتی بسیار عمیق‌تر و فراگیرتری مواجه هستیم. به‌عنوان مثال، بسیار گویا بود که اکثر کشورهای اتحادیه‌ی اروپا و آمریکای لاتین کودتای ژانویه را به‌رسمیت شناختند. چرا جمهوری اسلامی با چنین وضعیتی مواجه نیست؟ زیرا ضدیت‌اش با امپریالیسم آمریکا فقط در سطح رسانه‌ای اهمیت دارد، و زمینه‌ساز امپریالیسم خود این نظام در منطقه‌ای است که «هلال شیعی» خوانده می‌شود. غیر از این، جمهوری اسلامی برای دولت‌هایی چون آمریکا، بریتانیا و کانادا کارگزار بدی نیست، زیرا با فساد سیستماتیک و بزرگی که به‌راه انداخته ثروت را با سرعت و بهره‌وری قابل‌قبولی از کشور ما به بازارهای دارایی این کشورها انتقال می‌دهد.

۶- باید در نظر داشته باشیم که از سال ۲۰۰۲ تبلیغات رسانه‌های جریان اصلی کشورهای شمالی کوشیده ونزوئلا را گرفتار بلا و قحطی و حتی «فاجعه‌ی انسانی» جلوه دهد (شاید برگزاری یک تور مجازی از غزه و کرانه‌ی باختری برای آشناسازی مخاطبان این رسانه‌ها با مفهوم فاجعه‌ی انسانی ضرورت داشته باشد). پس روایتی که امروز از مصائب مردم ونزوئلا می‌شنویم اساساً تازگی ندارد. کسی مُنکر دشواری‌هایی که ونزوئلا از سال ۲۰۱۴ (و مخصوصاً از سال ۲۰۱۷) از سر گذشته نیست. اما نکته‌ای که باید در نظر داشت واکنش خود این مردم به وضعیت حاضر است. واقعیت این است که حتی در شرایط وخامت‌بار فعلی بیش از ۴۵ درصد مردم ونزوئلا حامی چاویمست‌ها هستند. علت تداوم این حمایت این است که واکنش چاویمست به بحران‌ها و تروورهای اقتصادی قبلی همواره باعث شده فشار از دوش اقشار پایینی جامعه برداشته شود. اقداماتی چون اصلاحات بانکی مادورو، تأسیس نزدیک به دو هزار کمون معیشتی از سال ۲۰۰۰ و توزیع سبد خوراک بین ۶ میلیون خانوار (در کشوری که کلاً ۳۱ میلیون نفر جمعیت دارد) تداوم زندگی را در شرایط تورم شدید و قحطی‌های مصنوعی ایجادشده به‌دست «بخش خصوصی» اقتصاد ونزوئلا برای این اقشار ممکن ساخته است. با این‌که رفته‌رفته می‌توان نتیجه گرفت که کودتای ژانویه‌ی ۲۰۱۹ (سوگند گوایدو) شکست خورده است، نمی‌توان درباره‌ی آینده پیش‌بینی خوش‌بینانه‌ای انجام داد، زیرا در ونزوئلا جنگی تمام‌عیار در جریان است که طرفین آن خواستار اشکال متفاوتی از سازمان‌دهی زندگی اجتماعی و اقتصادی هستند. از آن‌جایی که این جنگ به‌وضوح نامنصفانه و غیرانسانی است (برای شروع، بد نیست تأکید کنیم که قاتلان بزرگ مردم نیکاراگوئه و السالوادور در دهه‌ی ۱۹۸۰ و دروغ‌گوییانی که تجاوز نظامی به عراق را توجیه کردند فرماندهان یکی از طرف‌ها هستند)، احتمالاً در ماه‌های آینده باید منتظر امواج سهمگین‌تری از مداخله و فشار دولت‌های امپریالیست و مخصوصاً تلاش این دولت‌ها برای راه‌اندازی یک جنگ داخلی خونین باشیم.

۷- ما حق نداریم که برای طرفداران چاویمست دل بسوزانیم که گرفتار «بد و بدتر» شده‌اند. آن‌ها خود را درگیر نبردی واقعی قلمداد می‌کنند و تا کنون هیچ نشانه‌ای مبنی بر تسلیم از خود نشان نداده‌اند.

به توضیح و تبیین دارد، اما استقبال جهانی^۱ از روایتی تا این اندازه نادرست و ناسازگار با تجربه‌ی زندگی در ونزوئلا پرسش‌های بسیار مهمی را پیش می‌کشد: بسیاری از ما جنبش‌های مردمی‌ای را که با هدف تأسیس روابط اجتماعی انسانی‌تر و عادلانه‌تر فعالیت می‌کنند، به‌ویژه هنگامی که تلاش آن‌ها با کسب موفقیت‌هایی در سطح حکومت همراه می‌شود، چنان می‌نگریم که گویی اساساً قرار نیست جز نسل‌کشی، قحطی، فساد و سرکوب سیاسی چیز دیگری درکار باشد.^۲ به همین علت، هر خبر یا روایتی که چنین پیش‌پنداشته‌ای را تأیید کند به‌آسانی پذیرفته می‌شود. این وضعیت تا حد بسیار زیادی محصول تبلیغات جهانی‌ای است که امپراتوری‌های رسانه‌ای کشورهای شمالی به‌راه انداخته‌اند تا ما را عمیقاً و عملاً از هر شکل بدیلی از زندگی بی‌زار سازند. بسیاری از چپ‌گرایان تصور می‌کنند در چنین شرایطی باید اول از دیکتاتور خون‌ریز و فاسدی که از طریق بی‌بی‌سی و یورونیوز

^۱ اکنون دامنه‌ی پذیرش پروپاگاندای امپریالیسم در میان چپ‌گرایان، به‌ویژه آنارشیست‌ها و تروتسکیست‌ها، تا اندازه‌ای زیاد شده که اسباب حیرت بسیاری از کسانی را فراهم می‌آورد که فعالیت سیاسی و مبارزاتی در قرن گذشته را به‌خاطر می‌آورند.

^۲ در این میان نباید از اهمیت سنگ‌بنای این پروپاگاندا غافل شد: تبلیغات مبدعین پروپاگاندا رادیویی و تلویزیونی مدرن، یعنی نازی‌ها، علیه اتحاد جماهیر شوروی. روایت‌های شدیداً مبالغه‌آمیز یا اساساً دروغی چون مرگ «ده‌ها میلیون نفر» در قحطی اکراین در اصل توسط نازی‌ها و ناسیونالیست‌های شبه‌نازی اروپای شرقی تولید شده‌اند و بعداً توسط امپراتوری آمریکا مورد استفاده قرار گرفته‌اند تا این پیام را القا کنند که هر شکل بدیلی از زندگی اجتماعی مدرن کم از فاجعه‌ی انسانی ندارد. در چنین شرایطی تلاش برای فکر کردن خلاف این جریان بسیار حیاتی‌ست: باید بتوانیم تاریخ موفقیت‌های حکومتی هر جنبش اجتماعی را نقد کنیم، جریان‌های پیش‌رو و ارتجاعی را بازشناسیم، و دستاوردهای همگانی و مطلقاً اساسی عمده‌ی این جنبش‌ها را در زمانه‌ای که تمام آن دستاوردها دارند به آرزوهای «لندن‌پروازانه و غیرواقع‌بینانه» بدل می‌شوند را مورد تأکید قرار دهیم تا در بزنگاه‌های تاریخی بعدی، بتوانیم با ذهنیتی پخته‌تر به قضاوت و به عمل سازمان‌دهی بپردازیم.

شناخته‌اند براثت جویند، و تنها پس از به‌جا آوردن این منسکِ ادای احترام به دموکراسی و حقوقِ بشرِ موردِ علاقه‌ی هسته‌ی امپراتوریِ جهانیِ آمریکا است که می‌توانند به خودِ مداخله‌ی اقتصادی، امنیتی، قضایی و نظامیِ آمریکا بیندیشند. در چنین شرایطی، بی‌تعارف باید گفت که صرفِ محکومیتِ مداخله کفایت نمی‌کند، زیرا اگر بدونِ ارجاع به منابعِ مستقل، روایتی را که قرار است بهانه‌ی مداخله را فراهم آورد در خطوطِ کلی‌اش بازتولید نماییم، عملاً به CIA کمکِ بسیارِ بزرگی کرده‌ایم. مداخله‌ی نظامی یا کودتا بخشِ نهاییِ فرآیند است، و دولت‌های امپریالیست نیازی به تأییدِ صریحِ آن از سوی مخالفانِ احتمالی ندارند. برعکس، آنچه برای این دولت‌ها ضرورتِ تام دارد تولیدِ حقیقتیِ سطحی اما فراگیر درباره‌ی «فجایع» جامعه‌ی هدف و واداشتنِ بسیاری از ما برای تکرارِ آن حقیقتِ فراگیر است، زیرا در این صورت به‌نظر خواهد رسید که اعمالِ مطلقاً تجاوزکارانه و جنایت‌کارانه‌ای که از پیِ این تکرارِ ما می‌آیند واجدِ نوعی مشروعیتِ کلی هستند که از جزئیاتِ «حوادثِ ناخوشایند» جنگ‌ها و کشتارها قابلِ تفکیک است.

ولف: خوشحالم که امروز می‌توانیم درباره‌ی یکی از مهم‌ترین مسائلِ خارجیِ پیش‌رویِ ایالاتِ متحده، و چنان‌که خواهیم دید، یکی از مهم‌ترین مسائلی که آمریکای لاتین با آن مواجه است صحبت کنیم: مسئله‌ی ونزوئلا.

می‌کوشیم به رویدادهای مهمی که در این کشور رُخ می‌دهد، و هم‌چنین به شرایطی که رابطه‌ی ایالات متحده و ونزوئلا را شکل می‌دهند، و نتیجتاً بر کل جهان اثر می‌گذارند بپردازیم. مهمان من پروفیسور جورج چیکارلو-ماهر است. او به‌عنوان محقق مدعو در «انستیتیوی بین‌المللی عملکردها و سیاست‌ها»^۱ فعالیت می‌کند، و دارای سابقه‌ی تدریس در دانشگاه درکسل و هم‌چنین در «مدرسه‌ی برنامه‌ریزی ونزوئلا» در کاراکاس است. او در نگارش مجموعه‌کتاب دانشگاه دوک با عنوان «آمریکای رادیکال»^۲ نیز مشارکت داشته است. در میان آثار او سه کتاب برای ما جالب توجه بود: ۱- چاوز را ما آفریدیم: تاریخ مختصر انقلاب ونزوئلا، ۲- ساختن کمون: دموکراسی رادیکال در ونزوئلا، و از همه متأخرتر، ۳- استعمارزدایی از دیالکتیک.

اکنون می‌توانیم وارد بحث بشویم. پیشنهاد می‌کنم در ابتدا، برای برطرف کردن بدفهمی‌های احتمالی، با یک توضیح بسیار مختصر از آنچه در ۲۰ سال اخیر بر ونزوئلا گذشته آغاز کنیم.

چیکارلو-ماهر: شما درباره‌ی بازه‌ی زمانی ظهور چاوایسم و تکامل یک جنبش اجتماعی رادیکال موسوم به انقلاب بولیواری صحبت می‌کنید. معمولاً من تأکید می‌کنم که باید بیش از ۲۰ سال به عقب بازگشت. باید یک قرن توسعه‌ی نفتی را در نظر گرفت، و بر این واقعیت انگشت گذاشت که

¹ The Hemispheric Institute of Performance and Politics

² Radical Americas

چیزی از پولِ این نفت به مردمِ ونزوئلا نرسید. و هم‌چنین باید به انفجارِ عظیمِ اعتراضاتِ مردمی، که اکنون ۳۰ سال از آن گذشته و به حوادثِ کاراکاسو مشهور است، توجه کرد. این شورش در سراسر کشور یک هفته ادامه پیدا کرد، و در نتیجه‌ی آن در فضای سیاسیِ ونزوئلا عرصه‌ای ایجاد شد که به هوگو چاوز و جنبش‌های انقلابی امکان داد تا برای تحققِ شکلِ بدیلی از جامعه تلاش و مبارزه کنند.

ولف: پس به‌نظر شما چاوِیسم محصولِ تاریخیِ صدساله است.

چیکارلو-ماهر: بدونِ تردید. هم‌چنین محصولِ مبارزه‌ی جنبش‌هاست. این‌گونه نبود که ناگهان یک فرد با ایده‌هایی درخشان ظاهر شود. فردی که از آن صحبت می‌کنیم خود تجسمِ جنبش‌های انقلابی بود.

ولف: فکر می‌کنم برای مردمِ بخشِ اعظمِ جهان، و حتی برای بخش‌هایی از ایالاتِ متحده، روشن باشد که ابتدا دولتِ چاوز و حالا دولتِ مادورو آماجِ حمله‌ی رهبرانِ منتخب و غیرمنتخبِ جمهوری‌خواه و دموکرات بوده‌اند تا کنار بروند یا سرنگون شوند. فکر می‌کنم برای بسیاری از ما پرسشِ جالبِ این است: چرا موفق نشده‌اند؟ چه چیز توانسته جلوی اجرای برنامه‌ای چنین دیرپا را بگیرد؟ در ابتدا کوشیدند چاوز را سرنگون کنند. او را از کشور بیرون بردند (در واقع آدم‌زبایی کردند) و نهایتاً مجبور شدند او را بازگردانند. چه چیز می‌تواند به ما کمک کند که دلیلِ جواب ندادنِ این نقشه را دریابیم؟ خود

حملات ایالات متحده به آمریکای لاتین برای براندازی حکومت‌ها بخشی قدیمی از تاریخ ما بوده‌اند، و درک علت وقوع آن‌ها دشوار نیست.

چیکارلو-ماهر: فکر می‌کنم به درستی اشاره می‌کنید که این حرکت از طرف آمریکا فراحزبی^۱ بوده است. یادمان نرفته است که هیلاری کلینتون چاوز را دیکتاتور خواند.^۲ برنامه‌ی فراحزبی به رهبران آمریکایی اجازه می‌دهد هرآنچه دل‌شان می‌خواهد درباره‌ی ونزوئلا بگویند. علاوه بر این، ونزوئلا اپوزیسیون بسیار متعصبی دارد که برعکس کوبا کشور را ترک نکرده، و هنوز در داخل می‌کوشد قدرت را پس بگیرد. پس پای آرایشی از نیروهای ضدچاویسم در میان است. اما با این حال، درمقابل این آرایش مقاومت نیرومند نیز هم‌چنان ادامه دارد. به لحاظ تاریخی، تبیین این مقاومت دشوار است. در سال ۲۰۰۲، چاوز را با کودتا برکنار کردند، اما این کودتا تنها دو روز دوام آورد، و نهایتاً شکست خورد. چنین اتفاقی در تاریخ جهان کم‌نظیر است. چطور چنین شد؟ صدها هزار نفر از مردم از تپه‌ها پایین آمدند، شهر را در اختیار خود گرفتند، مطالبه کردند که چاوز بازگردانده شود، و به برخی بخش‌های ارتش نشان دادند که این نقشه جایگاه قانون اساسی و مطالبات مردمی را تضعیف می‌کند. آن‌ها دریافتند که اگر چاوز را بازنگردانند، اتفاقات بسیار بدتری رخ خواهد داد. سپس کُل صنعت نفت به تصمیم اپوزیسیون

^۱ bipartisan

^۲ هم‌چنین برنی سندرز، برخلاف جرمی کوربین، خطوط اصلی پروپاگاندای کودتا علیه چاویسم را تکرار می‌کند.

به مدتِ دو ماه تعطیل شد (کوشیدند و انمود کنند این تعطیلی ناشی از اعتصاب است). به این ترتیب، کلِ اقتصاد برای دو ماه از کار افتاد. در این شرایط مردم در صف‌ها انتظار کشیدند، صبر و حوصله به خرج دادند، ترانه خواندند، و در یک کلام به شکلی شگفت‌آور مقاومت کردند، چون می‌دانستند چه کسی می‌خواهد دولتِ آن‌ها را سرنگون کند. امروز نیز شاهدِ اتفاقاتِ مشابهی هستیم.

ولف: درباره‌ی این موضوع، تصور می‌کنم بسیاری از مخاطبینِ ما می‌خواهند بدانند پایداری این وضع چگونه ممکن شده است. توده‌ی مردم، یا درواقع اقشارِ پایینی جامعه چگونه و توسطِ چه سازمان‌دهی‌ای تا اندازه‌ای بسیج شدند که بتوانند هم تلاش‌های اپوزیسیونِ داخلی را بی‌ثمر سازند و هم نقشه‌های حامیانِ اپوزیسیون در واشنگتن را؟ چگونه می‌توان مردم را برای دفاع از چاوایسم بسیج کرد؟

چیکارلو-ماهر: همه‌چیز دقیقاً به بسیج کردن برمی‌گردد. فکر می‌کنم اگر به سراسرِ آمریکای لاتین نظر بینفکنیم حکومت‌های دست‌چپی دیگری را می‌بینیم که ضرورتِ حفظِ یک بسیجِ همیشگی، و هم‌چنین دشواری‌های انجامِ چنین کاری را دریافتند، مانند برزیل، شیلی و غیره. البته کودتا به بسیج و رادیکالیزه کردنِ مردم کمک کرد، ولی علاوه بر آن، سیاست‌گذاریِ عمومی نیز اثرِ مشابهی داشت. بحث فقط بر سرِ رفاهِ اجتماعی نیست. چاوایسم به شدت وضعیّتِ آموزش و بهداشت را بهبود بخشید، و فقر و فقرِ شدید را تا

اندازه‌ی بسیار زیادی کاهش داد، اما مشارکتِ سیاسی از این‌ها مهم‌تر بود. تأسیسِ شوراهای مستقیم محلی به مردم امکان می‌داد در زندگیِ سیاسی و در برنامه‌ریزیِ توسعه‌ی محله‌شان مشارکت کنند و با آن درگیر شوند. آن‌ها اغلب به نقشِ خود در زندگیِ سیاسی و نزوئلا واقف بودند: کمک به نگارشِ قانونِ اساسی ۱۹۹۹، کمک به رأی‌آوردن و تصویبِ آن، و باقی‌ماندن در حالتِ بسیج برای حفظِ حکومت‌شان در شرایطی که می‌دانستند با تهدید مواجه است. درواقع همین بسیجِ همیشگی است که حتی درمیانه‌ی بحرانِ عمیقی که امروز مردم از سر می‌گذرانند، مقاومتی پدید آورده که هم‌چنان برای بسیاری حیرت‌آور است. مثلاً، در ژانویه‌ی ۲۰۱۹، اپوزیسیونِ نزوئلا تصور کرد زمانِ سرنگونیِ مادورو از طریقِ یک کودتا به رهبریِ خوان گوایدو فرا رسیده است و مقاومتی در کار نخواهد بود، اما بعداً در ارتش و در کلِ جامعه مقاومتی بسیار بیش‌تر از آن‌چه انتظار داشتند مشاهده کردند.

ولف: شما یک عالم علوم سیاسی هستید. آیا قدرت از اختیارِ اقشارِ بالایی جامعه خارج شد؟ آیا اعطای قدرت به توده‌ی مردمی که قبلاً هرگز از آن برخوردار نبودند همان سرنخ یا کلیدی‌ست که تاریخِ نزوئلا را متفاوت می‌سازد؟

چیکارلو-ماهر: من تصور می‌کنم که نکته برسرِ تلاش برای چنین کاری و نزدیک شدن به آن است. این همان چیزی‌ست که درباره‌ی انقلابِ فرانسه

گفته شده: «توده‌ها قدرت را به دست نگرفتند، ولی هرگز تا این اندازه به آن نزدیک نشده بودند». چیزی که در سال‌های بعدی مشاهده شد نوعی سازوکار سازنده بود که به بخش‌های مردمی، و حتی به نظامیان مسلح کمونیست امکان بسیج شدن، فشار وارد ساختن، طرح مطالبات، رادیکال کردن دولت، و مجموعاً تلاش برای تحقق جامعه‌ای بسیار رادیکال‌تر می‌داد. نتیجه‌ی چنین فرآیندی دگرگونی دولت و نزوئلاست، دولتی که [در آغاز این فرآیند] به شدت هرمی، متمرکز و فربه از درآمدهای نفتی بود. بنابراین، دگرگونی مذکور لاجرم به معنای اشاعه‌ی دولت به سراسر جامعه، تأسیس شوراها و هم‌چنین فدراسیون‌های متشکل از شوراها و کمون‌ها خواهد بود. این‌ها به مردم امکان می‌دهند مایحتاج خود را مستقیماً به شکل محلی و دموکراتیک تولید کنند و به نوعی خودمختاری مولد دست پیدا کنند. نتیجتاً آن‌ها با کسی چون چاوز، که حامی این تمرکززدایی از قدرت است هرچند درون سازو بزرگ سنتی دولت قرار می‌گیرد، ارتباط برقرار می‌کنند.

ولف: می‌توان گفت میان قدرت‌گیری رادیکال‌ها و قرارگرفتن آن‌ها در رأس دولت و بهره‌گیری از این حضور [برای تحقق اهداف سیاست‌گذارانه] از یک سو؛ و در آن واحد انتقال این قدرت به سطوح پایین‌تر جامعه، که به هر حال الیت جدید را نیز با تهدید مواجه می‌سازد از سوی دیگر، نوعی تنش در کار است. حرف شما این است که این مشکل حداقل تا اندازه‌ای با اعطای قدرت واقعی به بخش‌های پایینی‌تر جامعه برطرف شده است. با این بیان موافقت می‌کنید؟

چیکارلو-ماهر: بی‌تردید. اما خود این تنش هرگز از میان نمی‌رود. این چیزی است که امروزه در نزاع میان بخش‌های رادیکال چاوایسم و بخش‌های محافظه‌کار حکومت به چشم می‌خورد. رادیکال‌ها به دنبال چشم‌اندازی هستند که خود چاوز تبلیغ می‌کرد و می‌کوشید به اجرا درآورد. او زمانی گفت که چاوایسم و آینده‌ی آن چیزی نیست جز مشارکت مردمی. تنها کاری که می‌تواند برای توسعه‌ی نفتی حاضر، که مجدداً ونزوئلا را دچار بحران ساخته، جایگزینی فراهم آورد حرکت در همین مسیر است.

ولف: به‌عنوان یک اقتصاددان، همواره مشاهده‌ی ثروت عظیمی که نفت ونزوئلا به ارمغان آورده، و درک این‌که این ثروت جامعه را دگرگون نکرده بلکه مستقیماً در دامن کسانی افتاده که شرایط جنگ‌انداختن بر آن را داشته‌اند، شگفت‌زده‌ام می‌کند. این افراد به‌مرور جایگاه خود را به‌عنوان الیگارشی تحکیم کرده‌اند. ائتلاف منابع یعنی همین. خیلی مختصر توضیح دهید که سایر کشورهای آمریکای لاتین چگونه واکنشی به این تحولات، از جمله تلاش ایالات متحده برای سرنگون‌سازی حکومت ونزوئلا، نشان می‌دهند.

چیکارلو-ماهر: آنچه امروز رُخ می‌دهد را تنها در پرتوی امواج متعددی از تاریخ متأخر آمریکای لاتین می‌توان فهمید. در دهه‌ی ۱۹۸۰ و نیمه‌ی نخست دهه‌ی ۱۹۹۰، «تعدیل ساختاری» نتولیرال به‌شکلی بی‌رحمانه و سرکوبگرانه تحمیل شد، که اصلاحات سرمایه‌دارانه را به‌زور به جمعیت‌هایی

که به چنین اصلاحاتی بی‌علاقه بودند تحمیل می‌کرد. این کار هم از طریق دیکتاتوری در کشورهایی چون شیلی انجام گرفت و هم از طریق صندوق رأی. در ادامه، شکست این اصلاحات نولیبرال منجر به شکل‌گیری واکنشی زنجیره‌ای علیه آن گردید، موج صورتی جناح چپ. این موج به نضج و شکل‌گیری نوعی بلوک هژمونیک در سراسر منطقه انجامید که به‌نوبه‌ی خود تجربیات و تحرکاتی مانند آن‌چه در ونزوئلا، بولیوی و جاهای دیگر انجام گرفت را ترویج و پشتیبانی می‌کرد، یا درواقع آن‌ها را در نوعی بافتار حمایت‌کننده قرار می‌داد. این بافتار درحالِ ازهم‌گسیختن است. کودتاهای ناقضِ قانونِ اساسی در پاراگوئه و برزیل و پیروزیِ راست‌گرایان در انتخابات‌های آرژانتین و کلمبیا همین را نشان می‌دهند. پس موقعیتی شکل گرفته که حتی اگر اوضاع در ونزوئلا خوب پیش برود، پشتیبانی از تجربه‌ی ونزوئلا در منطقه درحالِ فروپاشی است. نقشِ مداخلاتِ ایالاتِ متحده در این فرآیند ابداً کم‌رنگ نیست. اکنون با یک جناحِ راستِ تهاجمی روبه‌رو هستیم که درواقع متشکل از کشورهایی است که به‌سرعت کودتای ونزوئلا را مورد حمایت قرار دادند و مشروع قلمداد کردند. این اقدام بخشی از یک نقشه بود، و کسانی که نقشه‌ی کودتا را کشیده بودند، مانند گروه موسوم به لیما، می‌دانستند که قرار است چنین برنامه‌ای اجرا شود. این وضعیت بازنمایانده‌ی تغییری بلندمدت‌تر است، یعنی چرخش ۱۰ ساله‌ی آمریکای لاتین به راست. این نشان می‌دهد کل این ماجرا بخشی از یک پروژه‌ی

منطقه‌ای است که موفقیت یا شکست‌اش نیز در سطح منطقه‌ای مشخص می‌شود.

ولف: با این‌که به یک معنا پیشاپیش پاسخ شما را به این سؤال می‌دانم باز هم مجبورم آن را طرح کنم، زیرا مطمئنم در اذهان مردم اهمیت فراوانی دارد. رهبران آمریکا، از ترامپ به پایین، مسیر رویدادها در ونزوئلا، و مخصوصاً دشواری‌های اقتصادی را اثبات این مدعا قلمداد می‌کنند که «سوسیالیسم جواب نمی‌دهد». پاسخ شما به طرح چنین استدلالی چیست؟

چیکارلو-ماهر: قبل از هرچیز، باید درک کنیم که ونزوئلا یک کشور «سوسیالیست» نیست. ونزوئلا یک کشور بسیار سرمایه‌دار است که در آن تلاش‌هایی برای مقررات‌گذاری بر سرمایه‌داری، و فراهم‌آوردن جایگزین‌هایی برای سرمایه‌داری و و اشکال آلترناتیو مالکیت صورت گرفته است. آنچه مشاهده می‌کنیم جنگی واقعی است میان شیوه‌های گوناگون اداره‌ی یک جامعه. این جنگ بی‌رحمانه است. تلاش برای کنترل قیمت و کنترل ارز، پذیرفته‌نشدن این آلترناتیوها از سوی نظام جهانی سرمایه‌داری و مجازات آن‌ها به دست این نظام همگی نشان‌دهنده‌ی همین نکته هستند. مثلاً اگر قیمت اقلام خوراکی را تثبیت کنیم تا مردم گرسنه نمانند، بسیاری به قاچاق محصولات خوراکی از مرز و فروش این اقلام در کلمبیا یا برزیل روی می‌آورند، و این کار به تحلیل‌بردن و تخریب این آلترناتیو اقتصادی می‌انجامد، و کار را بسیار دشوار می‌سازد. ما عادت نداریم انگشت خود را

به‌سوی مکزیک و صدها هزار مرگ در این کشور دراز کنیم و بگوییم این شکست سرمایه‌داری است. عادت نداریم به فرانسه، یعنی کشوری که محبوبیت رهبر آن از مادورو کم‌تر است، اشاره کنیم و بگوییم حکومت این کشور دیگر باید سرنگون شود. این‌ها چیزهایی هستند که فقط زمانی که نوبت ونزوئلا باشد بر زبان می‌آیند.

ولف: کشورهای دیگری هم چون بولیوی نیز وجود دارند که می‌خواهند کاری شبیه به ونزوئلا انجام دهند. انتخاب ونزوئلا تلاشی عجیب و غریب است برای بسیج احساسات قدیمی ضد چپ در آمریکا، با هدف تأیید این احساسات با اشاره به آن‌چه در ونزوئلا می‌گذرد. فکر می‌کنید نهایتاً چه خواهد شد؟ واضح است که کسی نمی‌تواند آینده را پیش‌بینی کند، اما شما مدتی طولانی به مطالعه‌ی آمریکای لاتین و ونزوئلا پرداخته‌اید و درباری این‌ها کتاب نوشته‌اید. درک خود را بگویید از این‌که وضعیت اکنون به چه صورت است و احتمالاً در کدام جهت پیش خواهد رفت.

چیکارلو-ماهر: فکر می‌کنم که در ماه‌های آینده، شرایط ونزوئلا فوق‌العاده سخت خواهد بود. تحریم‌های بی‌رحمانه‌ای که ترامپ بیش از یک سال پیش وضع کرد اکنون دوجندان شده‌اند. ابتدا یک محاصره‌ی مالی ایجاد شد که هر نوع تراکنش بین‌المللی را برای ونزوئلا بسیار دشوار می‌سازد، تراکنش‌هایی چون فروش نفت و صادرات دیگر. دور جدید تحریم‌ها ونزوئلا را با ÷ بسیار بیش‌تری مواجه می‌سازد، و عملاً به نوعی محاصره‌ی نفتی می‌رسیم. تولید

نفتِ کشور و همچنین صادراتِ نفتی درحالِ سقوط هستند. استدلالِ خون‌خوارهایی چون الیوت آبرامز^۱، که به‌صراحت بیان می‌کنند، این است که اگر شرایط به‌اندازه‌ی کافی بد باشد، مردم خودشان مادورو را سرنگون خواهند ساخت. این وضعیتی‌ست که می‌خواهند ایجاد کنند. پس این واقعیت که کودتای خوان گوایدو کم‌وبیش با شکست مواجه شده به معنای آن نیست که استراتژیِ بلندمدت از حرکت ایستاده است. تواناییِ حکومتِ ونزوئلا برای پیاده‌سازیِ برنامه‌هایی برای حفظِ سطحِ زندگیِ فقیرترین اقشار، و حفظِ بسیجِ آن‌ها درمقابلِ نفوذِ امپریالیستی از همه‌چیز مهم‌تر است. نشانه‌هایی از چنین تلاشی را دیده‌ایم، مانندِ بیرون‌انداختنِ خوان گوایدو از یک محله‌ی طبقه‌ی کارگر در روزهای گذشته.^۲ امیدهایی وجود دارد که مردم در سطوحِ آماده‌ی مقاومتِ بیش‌تر هستند، اما شرایطِ فوق‌العاده دشوار خواهد بود.

^۱ Eliot Abrams

^۲ ویدیوی این لحظه در سایتِ انگلیسی teleSUR قابلِ دسترسی است. برای مشاهده عبارت Guaido Kicked Out From Working Class Neighborhood را گوگل کنید.